

ایلام در دوره اسلامی (تاریخ ایران در دوره اسلامی از آغاز تا تشکیل حکومت والیان)

دکتر سیاوش یاری

سرزمین ایلام صاحب فرهنگ و تمدنی اصیل و تاریخی چند هزار ساله است. آثار و تپه‌های باستانی و حتی زبان و واژه‌های موجود حکایت از مردمی ایرانی‌الاصول با فراز و نشیبهای فراوان دارد. کوهها و تپه‌های این استان سرشار از آثار و اشیایی است که گویای تمدن و فرهنگ کهن این منطقه است. رودخانه‌های بزرگ و کوچک این خطه از فلات ایران، سرزمینهای حاصلخیزی فراهم ساخته است که ساکنان این نواحی در آن به کشاورزی پرداخته و امرار معاش کرده‌اند. از طرف دیگر، نزدیکی و ارتباط این منطقه با نواحی متمدن دنیای آن روز بخصوص بین‌النهرین بر غنای فرهنگی و تمدن این منطقه افزوده است. استان ایلام امروزی بخشی از امپراتوری ایلام باستان را تشکیل می‌داده است که شامل خوزستان، لرستان امروزی، ایلام کنونی و کوههای بختیاری بوده است. ایلام باستان از غرب به رود دجله، از شرق به قسمتی از فارس، از شمال به همدان و از جنوب به خلیج فارس محدود و از دو قسمت کوهستانی و دشت تشکیل می‌شده است. واژه ایلام یا ایلامتو که یونانیها آن را ایلامیس می‌خواندند به معنی جبال است. ابتدا ایلام نامی برای نواحی کوهستانی کشور ایلام بود و بعدها به کل کشور اطلاق شد.



در عهد ساسانیان ایلام کنونی جزء سرزمین پهله (پهلوی) بود که بعدها اعراب آن را «جبال» نامیدند؛ البته سرزمین پهله، ری به اصفهان، همدان، دینور، نهاوند و قزوین را نیز دربرمی‌گرفت.^۱ در دوره اسلامی استان ایلام امروزی به دو قسمت تقسیم شد: قسمت شمالی به مرکزیت شیروان یا شیروان که به ماسبدان معروف بود و قسمت جنوبی آن به مرکزیت صیمره (دره‌شهر یا داراشهر) که «مهرجان قرق» نامیده می‌شد. همان طور که گفته شد این دو منطقه و نواحی مجاور آن به ایالت جبل یا جبال معروف بود که در بعضی دوره‌ها «عراق عجم» نیز نامیده شده است و چون حاکم این منطقه (جبل) از طرف حکومت کوفه تعیین می‌شد و مالیات و خراج این نواحی را به کوفه می‌فرستادند گاهی آن را به ماه کوفه نیز می‌خواندند. در قرن پنجم ق برای سهولت اداره این منطقه، آن را به دو منطقه بختیاری و لرستان تقسیم کردند که به منظور تمییز و تشخیص آنها از یکدیگر، بختیاری را لر بزرگ و لرستان را که، منطقه ایلام نیز جزء آن محسوب می‌شد، لر کوچک خواندند. در دوره‌های بعد به منطقه ایلام از آنجا که در پشت کبیرکوه قرار داشت «پشتکوه» گفته شد و لرستان را نیز «پیشکوه» نامیدند. در دوره حکومت والیان، ابتدا این منطقه (ایلام) را ده بالا و سپس حسین‌آباد پشتکوه یا حسین‌آباد نامیدند و در شهریور ماه ۱۳۱۴ش به موجب تصویب نامه هیئت وزیران حسین‌آباد به ایلام تغییر یافت.^۲

فتح ایلام به دست مسلمانان

در زمان ساسانیان و در دوره حکومت یزدگرد، اعراب مسلمان به ایران حمله کردند. در این زمان مناطق ایلام، لرستان و خوزستان را یکی از حکام هفتگانه پارسی به نام هرمان اداره می‌کرد. مسلمانان پس از رحلت پیامبر(ص) و از دوره ابوبکر جنگ و گریزهایی با ایرانیان داشتند، در دوره عمر این جنگها به اوج خود رسید و بیشتر نواحی ایران تحت سلطه اعراب درآمد. در این زمان، هرمان مرکز حکومت خود را در صیمره (دره‌شهر) قرار داد و با ساختن دژی خود را برای مقابله با سپاه مسلمانان آماده کرد. با این حال، حوادث بعدی ثابت کرد که این آمادگی در واقع صورت نگرفته است. ابوموسی اشعری، سردار سپاه مسلمانان در این ناحیه، پس از فتح دینور، که به شرط پرداخت جزیه و خراج و امنیت جان و مالشان صورت گرفته بود، عامل خود را آنجا گذاشت و



خود به سوی ماسبذان حرکت کرد. ساکنان ماسبذان با وی بجنگیدند و با وی با همان شرایط صلح دینور به توافق رسیدند و جزیه و خراج پرداختند. ابوموسی پس از آن سوارانی را به اطراف فرستاد و زمینهای آنان را به تصرف خود درآورد. برخی نیز گفته‌اند که ابوموسی ماسبذان را پیش از جنگ نهباند گشود. پس از آن سائب بن اقرع ثقفی را به صیمره فرستاد. او آنجا را به صلح گشود، بدان شرط که کسی از ایشان را خون نریزد یا به اسیری نگیرد و زر و سیم مردم را نستاند، مردم نیز پذیرفتند که جزیه و خراج زمینها را بپردازند و بر همین صورت، تمام رود تا همان مهرجان قزق به تصرف اعراب درآمد.^۳ در فتح این نواحی هرزمان نیز به اسارت درآمد که او را به مرکز خلافت فرستادند.

ایلام از آغاز ورود اسلام تا اتابکان لر

پس از فتح ماسبذان و مهرجان قزق، دو ولایت شمالی و جنوبی ایلام کنونی، این نواحی را نیز همچون نواحی دیگر والیان و حاکمانی که از طرف خلفا منصوب می‌شدند، اداره می‌کردند؛ البته خلفا، سرزمینهای ایلام امروزی و برخی نواحی دیگر را از طریق حاکم کوفه تحت اداره و نظارت خود داشتند. این وضعیت تا حدود دو قرن تداوم پیدا کرد. در دوره بنی‌امیه و پس از آنها بنی‌عباس به علت نیازشان به خراج و مالیات مناطق مختلف و برخی مسائل سیاسی و اجتماعی و از جمله گسترش نهضت شعوبیگری به اداره نواحی و سرزمینهای خلافت اهمیت بیشتری داده شد.

جغرافی‌نویسان مسلمان از محصولات خوب و مرغوب و فراوان و حاصلخیزی این نواحی بسیار سخن گفته‌اند. همچنین از شجاعت و دلاوری ساکنان این نواحی سخن به میان آورده‌اند.^۴ یعقوبی ضمن ارائه بهترین توصیفها از نواحی مختلف صیمره و ماسبذان، خراج صیمره را دو میلیون و پانصد هزار درهم نوشته است.^۵

به‌رغم ثروت فراوان این منطقه که در صورت استفاده صحیح و تولید و توزیع مناسب می‌توانست هم منافع حاکمان و هم ساکنان این نواحی را تأمین و تضمین کند، برخی حاکمان این نواحی بنای ظلم و ستم را بر مردم گذاشتند و از اسلام عدول کردند. در منابع به صورت پراکنده



از عاملان خلفا در این ناحیه نام برده شده است. در دوره هارون الرشید ولایت جبال و برخی نواحی دیگر به فضل بن یحیی سپرده شد.^۶

از جمله حوادثی که در این دوران در ماسبدان روی داد درگذشت مهدی خلیفه عباسی در این ناحیه در سال ۱۶۹ق بود. ظاهراً وی به تعقیب پسرش موسی از مرکز خلافت بیرون آمده بود که در ناحیه‌ای به نام «الرد» به شکار رفت و در داخل غاری به علت برخورد پشش با غار به شدت زخمی شد و درگذشت. برخی نیز گفته‌اند که وی در اینجا به اشتباه، مسموم شده است.^۷

در سال ۲۱۴ق علی بن هشام، که از سرداران مأمون بود، حاکم قم، اصفهان، آذربایجان و جبل شد. او بنای ظلم و ستم گذاشت. اهالی به مأمون شکایت بردند. خلیفه عجیف بن عنبه را به جهت تنبیه او فرستاد. او نیز اموال علی بن هشام را مصادره نمود. علی بن هشام قصد داشت که به بابک خرمدین، که بر ضد خلیفه شوریده بود، پیوندد ولی بین راه او را دستگیر کردند و نزد مأمون آوردند. او نیز دستور داد تا گردنش را بزنند. پس از علی بن هشام آل ابی‌دلف به حکومت جبل منصوب شدند. ابودلف از سرداران نامی روزگار و از شیعیان عالی‌مقام بود. او ابتدا در خدمت امین بود و بعدها وقتی که مأمون او را دعوت کرد به او پیوست. او و فرزندش عبدالعزیز تا سال ۲۳۵ق حکومت جبال را در دست داشتند. در این سال خلیفه عباسی حکومت جبال را به موسی بن بغایی ترک سپرد.^۸

موسی بن بغا پس از گرفتن منشور حکومت به طرف همدان حرکت کرد و با شکست عبدالعزیز او را به کرج فراری داد. با این حال، دولت او مستعجل بود و خلیفه حکومت جبال را به احمد بن عبدالعزیز بن ابی‌دلف واگذار کرد. مرکز حکومت وی گاهی در کرج و زمانی در کاشان بوده است. پس از درگذشت وی (۲۸۱ق) حکومت جبال به برادرش عمر بن عبدالعزیز رسید. یک سال پس از این، عمر بن عبدالعزیز مورد خشم و غضب خلیفه واقع گشت. معتضد خود در رأس سپاهی تا کرج پیش راند و عمر بن عبدالعزیز را فراری داد و اموال او را مصادره نمود. از جمله این اموال گوهری گرانبها بود.^۹ به نظر می‌رسد علت اختلاف وی با خلیفه عباسی مشکلات مالی و اقتصادی بوده است. پس از این، مرداوینج بر بسیاری از مناطق تسلط پیدا کرد که از جمله این مناطق ناحیه جبال بود ولی تندروی‌های وی سبب شد تا اطرافیان او را بکشند.



مدت کوتاهی نیز برخی از نواحی جبال از جمله صیمره تحت تصرف صفاریان در دوره یعقوب لیث صفار درآمد.^{۱۰}

پس از اوج‌گیری قدرت محلی و منطقه‌ای و ضعف و انحطاط خلافت عباسی به علت تسلط ترکان و برخی مسائل دیگر، آل بویه بیشتر نواحی شمال، مرکزی و جنوبی ایران و حتی مرکز خلافت عباسی یعنی بغداد را به تصرف خود درآوردند. نواحی مختلف ایلام از جمله صیمره، مهران قزق، سیروان و ماسبذان در این دوره، تحت تسلط آل بویه درآمد. رفتار حاکمان اولیه آل بویه توأم با عدل و انصاف بود و همین امر باعث شد که حکومت آنان از دیگر حکومت‌های محلی بیشتر و نواحی متصرفی آنان نیز گسترده‌تر باشد. با این حال، آنان نیز بعدها دچار اختلافات درون خانوادگی و مشکلات و درگیری خارجی شدند و ترکان به حکومت آنان خاتمه دادند.

در نیمه دوم سده چهارم هجری قمری، حسنویه پسر حسین کرد، که از شیعیان بود، بر شمال لرستان و قسمتی از مرکز آن دست یافت. گرچه در دوره وی آل بویه قدرت برتر منطقه بودند، با این حال حسنویه حدود بیست سال بر سرزمینهای دینور، کردستان، همدان و ماسبذان و برخی نواحی اطراف حکومت کرد. مطابق برخی روایات افزایش قدرت و قلمرو او مدیون رکن‌الدوله دیلمی شیعی بوده است ولی او به ولی نعمت خود اعتنا نکرد، و بلکه علیه او عصیان نمود.^{۱۱} به هر حال، وی در سال ۳۶۸ق درگذشت و پسر وی بدر بن حسنویه، که از شیعیان بافضیلت و قدرت بود، جای او را گرفت. در قلمرو وی در طول حکومتش فقها و سادات و قضات و ایام و ضعفا از بذل و بخشش‌های او برخوردار بودند.^{۱۲} با این حال، وی ریاست عالی آل بویه را پذیرفته بود. بدر لقب ناصرالدوله را داشت که از طرف خلیفه عباسی به وی اعطا شده بود.^{۱۳} احتمالاً این امر با توجه به نفوذ آل بویه در این دوره در خلفای عباسی صورت گرفته است و البته هم آل بویه و هم خلفای عباسی به‌خوبی می‌دانستند که با توجه به اینکه حسنویه و خاندان وی از اهالی جبال‌اند، بهترین خاندانی بودند که می‌توانستند این منطقه را اداره کنند. پس از بدر که او را اطرافیانش به قتل رساندند افراد دیگری از این خاندان به حکومت رسیدند.^{۱۴}

پس از این تا دوره مغول امرای این منطقه اهمیت و اعتبار زیادی نداشتند. غزنویان و سلجوقیان هر کدام چند صباحی امرای خود را به این نواحی فرستادند. از جمله در سال ۴۲۲ق از



طرف مسعود غزنوی تاش فراش حاکم این منطقه و نواحی اطراف آن شد. از امرای مهم این دوره می‌توان به نبی‌عیاره برسقیان اشاره کرد. نبی‌عیار از طایفه شازیجان کرد بودند. آنان بیش از یک قرن بر قسمتهایی از لرستان شمالی حکومت کردند. در دوره سلجوقی برسقیان بر قسمتهایی از لرستان حکومت کردند، تا اینکه در همین دوره، لرستان به دو قسمت جنوبی بالر بزرگ (بختیاری) و لرستان شمالی یا لر کوچک (شامل لرستان امروزی و ایلام امروزی)، تقسیم گردید. در اواسط قرن ششم هجری حسام‌الدین شوهرلی کردی، لرستان شمالی را تصرف کرد و چند سالی بر آن حکم راند. در دوره استیلای مغولان نیز لر بزرگ و کوچک از خود امرایی نیمه‌مستقل داشتند.^{۱۵} لر کوچک بعدها به لرستان فیلی معروف شد و در دوره قاجار به دو قسمت پشتکوه (ایلام کنونی) و پیشکوه (لرستان کنونی) تقسیم و معروف گشت.^{۱۶}

ایلام در دوره آل خورشید یا اتابکان لر کوچک

بنیانگذار سلسله اتابکان شجاع‌الدین خورشید است. او از امرا و سرکردگان لر طایفه چنگروی یا چنگروی از شعبه سلپوری یا سلوزی بوده است^{۱۷} و هیچ‌گاه سمت اتابکی نداشته است. طبق اطلاعات منابع قرن ششم و هفتم تا حدود سال ۵۵۰، طوایف متعدد لر، که در نواحی لرستان سکونت داشتند، هیچ متحد نبودند و تحت فرمان شخص واحدی نبوده‌اند و مالیات خود را به مرکز خلافت در بغداد می‌پرداخته‌اند.^{۱۸}

حدود سال ۵۵۰ ق یکی از حکام آق سنقری به نام حسام‌الدین شوهرلی حاکم منطقه لرستان و خوزستان می‌شود که از میان طوایف لرستان دو تن از بزرگان طایفه چنگروی محمد و ابوبکر به خدمت حسام‌الدین شوهرلی درمی‌آیند.^{۱۹} فرزند ابوبکر به نام شجاع‌الدین خورشید نزد حسام‌الدین مقام و منزلت بسیار می‌یابد به طوری که یکی از ارکان مهم سپاه شوهرلی می‌شود و شجاع‌الدین خورشید به تدریج بر تمام مناطق لر کوچک و اقوام و طوایف آن دست می‌یابد و حاکم لرستان کوچک و مؤسس سلسله حکومت محل لرستان شد که به اتابکان لر کوچک یا خورشیدی معروف شدند.^{۲۰} آل خورشید از ۵۸۰ ق تا ۱۰۰۶ ق بر این منطقه فرمان راندند. تاریخ فرمانروایی اتابکان خورشیدی را می‌توان به سه دوره متفاوت تقسیم کرد:



- ۱- از تأسیس این سلسله در سال ۵۸۰ ق تا آغاز حمله تیمور و تبعید ملک عزالدین به سمرقند در سال ۷۸۸ ق؛
 - ۲- از اسارت ملک عزالدین تا تسلیم شدن ملک شاه رستم به شاه اسماعیل صفوی و تصرف لرستان با نیروهای قزلباش؛
 - ۳- از تسلط شاه اسماعیل تا قتل شاهوردی خان آخرین اتابک لر کوچک در سال ۱۰۰۶ ق به دست شاه عباس اول و روی کار آمدن سلسله والیان لرستان.
- در دوره اول هفده تن از اتابکان حکومت کردند. این افراد عبارت بودند از: ۱- شجاع‌الدین خورشید؛ ۲- سیف‌الدین رستم؛ ۳- مشرف‌الدین؛ ۴- عزالدین گرشاسف؛ ۵- حسام‌الدین خلیل؛ ۶- بدرالدین مسعود؛ ۷- تاج‌الدین شاه؛ ۸- عزالدین حسین؛ ۹- فلک‌الدین حسن؛ ۱۰- جمال‌الدین خضر؛ ۱۱- حسام‌الدین عمر بیک؛ ۱۲- صمصام‌الدین محمود؛ ۱۳- عزالدین محمد؛ ۱۴- دولت‌خاتون؛ ۱۵- عزالدین حسین؛ ۱۶- شجاع‌الدین محمود؛ ۱۷- ملک عزالدین.
- از همان آغاز و پس از شجاع‌الدین خورشید نزاع خانوادگی بین حاکمان و دیگر افراد خانواده حاکم شروع شد که نتیجه این امر قتل برخی از حکام یا مسمومیت برخی دیگر بود. از طرف دیگر، همین اختلافات زمینه را برای مداخله حاکم کردستان و خلیفه عباسی نیز فراهم ساخت. در دوره حسام‌الدین خلیل پنجمین حاکم اتابکان، سپاه خلیفه عباسی و حاکم کردستان شکست سختی بر اتابکان وارد کرد. این جنگ در سال ۶۴۰ ق روی داد. با وجود قتل حسام‌الدین که جسد وی را نیز سوزاندند، فرزندش بدرالدین مسعود به جای وی بر تخت حکومت نشست. او برای گرفتن انتقام پدرش از حاکم کردستان، و خلیفه عباسی نزد هلاکو خان مغول رفت و با او در جنگ علیه بغداد شرکت کرد. نتیجه جنگ شکست خلیفه عباسی و قتل وی و همچنین قتل حاکم کردستان سلیمان شاه بود.^{۲۱} از این زمان حاکمان لرستان منشور حکومت خود را از مغولان دریافت می‌کردند. بدرالدین مسعود در سال ۶۵۸ ق درگذشت. پس از مرگ وی اختلاف بین فرزندش بر سر جانشینی با او درگرفت ولی سرانجام تاج‌الدین با کمک مغولان حکومت را در دست گرفت.^{۲۲} اختلاف و درگیری در میان جانشینان تاج‌الدین نیز ادامه یافت و گویی همچون رسمی پایدار گشته بود.



از دوره تاج‌الدین تا عزالدین که آخرین فرد از دوره اول محسوب می‌شود جز درگیری داخلی و قتل و خونریزی در میان خاندان حاکم اتفاق مهمی روی نداد. این امر زمینه را برای ناامنی و هرج و مرج و دزدی نیز فراهم کرد و نتیجه این امر نارضایتی مردم از این حکومت بود. در دوره ملک‌عزالدین به علت درایت و فضل و دانش این اتابک لر، امنیت و آسایش در قلمرو وی برقرار شد. روابط اتابکان لر با همسایگان بهبود یافت. سرانجام حمله تیمور در این دوره به حکومت عزالدین خاتمه داد.

او را سپاهیان تیمور دستگیر و به سمرقند تبعید کردند. حمله تیمور خسارات و تلفات زیادی به نواحی مختلف از جمله لرستان وارد کرد.^{۳۳} در دوره دوم حکومت اتابکان سه تن حکومت کردند که عبارت بودند از سیدی احمد پسر ملک عزالدین، شاه حسین پسر ملک عزالدین و شاه رستم. سیدی احمد به‌طور مرتب مالیات خود را به تیمور پرداخت نمی‌کرد و همین امر باعث شد که او در کوه‌های لرستان به‌طور پنهانی زندگی کند تا اینکه تیمور درگذشت و او توانست بر قلمرو خود مسلط شود. او تا سال ۸۱۵ ق حکومت نمود. پس از او برادرش شاه حسین، که مردی دلیر و بی‌باک بود، به حکومت رسید او تلاشهایی را برای گسترش قلمرو اتابکان لرستان به انجام رساند ولی عاقبت تیموریان توانستند او را از پای در آورند.

پس از مرگ او، فرزندش شاه حسین جانشین پدر شد. او نخستین اتابک لر است که حکومتش با صفویه معاصر گردید. شاه حسین مدتی از والی بغداد که از طرف عثمانیها منصوب شده بود، فرمان می‌برد ولی شاه تهماسب سپاهی را برای گوشمالی او اعزام و آنان ضمن شکست وی او را دستگیر کردند و به دربار تهماسب در قزوین فرستادند. گویا شاه تهماسب از صراحت لهجه و نوع برخورد وی خوشش آمده بود و او را مجدد به لرستان فرستاد و به این ترتیب حکومت وی تداوم یافت و پس از چند سال به مرگ طبیعی درگذشت.^{۲۴}

در دوره سوم اتابکان لرستان شش تن به نامهای اغور پسر شاه رستم، جهانگیر برادر شاه رستم، شاه رستم ثانی، رستم‌خان پسر جهانگیر، محمد بن جهانگیر و شاهوردی‌خان به ترتیب به حکومت رسیدند. اغور که جانشین شاه رستم شده بود نیز از صفویان فرمانبرداری می‌کرد. او سرانجام با خیانت جهانگیر روبه‌رو شد و حکومت را از دست داد. جهانگیر برادر وی بود. این



اقدام وی سبب خشم تهماسب صفوی شد و به‌همین جهت سپاهی را برای تنبیه وی به منطقه اعزام کرد که این سپاه جهانگیر را شکست دادند و به قتل رساندند و دو فرزند وی یکی به‌نام شاه رستم به قلعه الموت فرستاده شد و دیگری موسوم به محمدی، که تازه به سن بلوغ رسیده بود، مخفیانه به پشتکوه (ایلام) رفت و در قلعه چنکوله پنهان شد.

در این زمان یکی از مردان طوایف او که شباهت زیادی به جهانگیر داشت، ادعا کرد شاه رستم است. وی به‌زودی طرفداران زیادی پیدا کرد ولی هنگامی که خبر این واقعه به شاه تهماسب رسید، شاه رستم را از زندان آزاد کرد و به خرم‌آباد فرستاد و به این ترتیب در اندک مدتی شاه رستم دروغین شکست خورد و مجازات گردید. شاه رستم واقعی نیز گرفتار حملات برادرش محمدی از پشتکوه (ایلام) شد. این حملات در سرهای زیادی برای وی فراهم کرد ولی سرانجام توافق حاصل شد که حکومت بین این دو برادر تقسیم شود و پشتکوه در اختیار محمدی و پیشکوه در دست شاه رستم باشد. ولی اندکی بعد نزاع و درگیری مجدداً آغاز گردید و نتیجه نهایی آن پیروزی محمدی و حاکمیت وی بر کل منطقه لر کوچک بود. گرچه وی مدت کمی در دوره هرج و مرج شاه اسماعیل دوم صفوی از عثمانیها تبعیت نمود ولی پس از آن تا پایان عمر به صفویان وفادار ماند.^{۲۵} به هر صورت، پس از درگذشت وی فرزندش شاهرودی جای او را گرفت. او نیز اندکی از عثمانیها پیروی کرد ولی عاقبت از شاه صفوی عذرخواهی نمود و تحت فرمان وی درآمد. شاه عباس نیز از سر تقصیرات وی گذشت و او را مورد عفو و بخشش قرار داد.^{۲۶}

شاهرودی خان به‌رغم اظهار از شاه عباس، بعدها اقداماتی انجام داد که خشم شاه عباس را برانگیخت. او به طوایف بیات دستبردهایی برد و رئیس این قبیله را به قتل رسانید و در این مورد به دستورهایی که از مرکز حکومت صفوی داده شده بود بی‌اعتنایی نمود که نتیجه آن لشکرکشی شاه عباس به لرستان و دستگیری و قتل وی و پایان دادن به حکومت آل خورشید و اتابکان لر کوچک (۱۰۰۶ق) و بنیانگذاری سلسله والیان در این منطقه بود.^{۲۷}



پی‌نوشت‌ها

۱. ابن خرداد به، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، ص ۴۲.
۲. راد، ناصر، تاریخ سرزمین ایلام از روزگار باستان تا انقراض حکومت والیان لرستان و ایلام، تهران، ارغنون، ۱۳۷۴، ص ۲۷.
۳. بلاذری، احمد، فتوح البلدان، (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش، ۱۳۶۴، ص ۶۷.
۴. برای اطلاعات بیشتر در مورد اهمیت سرزمینها و نواحی مختلف ماسبدان و مهرجان قرق در قرون اولیه اسلامی می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد: احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، (ابن واضح یعقوبی)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳، ص ۷ و ۴۳؛ ابن خردادبه، همان، ص ۳۳ و ۴۳؛ ابن حوقل، صورته‌الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۳-۱۱۲.
۵. یعقوبی، همان، ص ۴۳-۴۲.
۶. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوازدهم، تهران، اساطیر، ص ۵۲۴۰.
۷. طبری، همان، جلد ۱۲، ص ۵۱۴۲.
۸. راد، ناصر، همان، ص ۱۴۹-۱۴۸.
۹. همان، ص ۱۵۱-۱۵۰.
۱۰. طبری، همان، جلد ۱۵، ص ۶۴۶۸.
۱۱. بدلیسی، امیر شرف‌خان، شرفنامه، تهران، مؤسسه مطبوعات، ۱۳۶۴، ص ۴۰-۳۸.
۱۲. ناصر راد، همان، ص ۱۵۸.
۱۳. همان، ص ۱۵۷.
۱۴. افشار سیستانی، ایرج، ایلام و تمدن دیرینه آن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۰.
۱۵. راد، ناصر، همان، ص ۱۶۰-۱۶۱.
۱۶. بهرامی، روح‌الله، گذری بر تاریخ چند هزار ساله ایلام، فصلنامه فرهنگ ایلام، شماره نهم و دهم، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۸.
۱۷. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۵۱-۵۵۰.
۱۸. بدلیسی، همان، ص ۵۹-۵۸.
۱۹. مستوفی، همان، ص ۵۴۱.
۲۰. بدلیسی، همان، ص ۵۹-۵۸.
۲۱. افشار سیستانی، ایرج، همان، ص ۱۳۵.
۲۲. راد، ناصر، همان، ص ۱۷۱.
۲۳. همان، ص ۱۷۶-۱۷۵.
۲۴. همان، ص ۱۷۸-۱۷۶.
۲۵. افشار سیستانی، ایرج، همان، ص ۱۴۳-۱۴۲.
۲۶. بهرامی، همان، ص ۳۷.
۲۷. برای توضیح بیشتر در این مورد مراجعه شود به الآثار محمد بن هدایت‌الله افرشته‌ای نطنزی، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، صفحه ۴۸۵، ۴۸۹-۴۸۶ و دیگر صفحات.